بسم الله الرحمن الرحيم

# انواع سیره

گاهی سيره از يك فضای غیردینی پديد آمده است، ولي گاهي سيره، مربوط به زندگي و رفتارهاي عقلایی است و جنبه عقلائي دارد نه جنبه غیردینی، یعنی نسبت به دين لااقتضاست، سيره اگر از ذوق شرعي برخواسته باشد، سيره متشرع مي­شود، سيره­ها و نوع رفتارها را تقسيم كرده­اند به سيره­ها و رفتارهايي كه از ذوق شرعي و گرايش­هاي متشرعي برخواسته اين قسم در سيره متشرع داخل می­شود و سيره­هايي كه از ذوق غیردینی برخواسته است مثلاً مذاقش مذاق غیردینی است، این هم می­شود جزو سيره­هايي كه از ذوق عقلائي برخواسته­اند و مبناي عقلائي دارند که نسبت به دين و عدم دين لا اقتضا هستند. سيره عقلایی كه با عدم ردع و امضاء، ديني مي­شود را شارع هم قبول دارد.

بحث سيره­هاي عقلا بماهم عقلا به زندگي دنيايشان ربط دارد ولي با امضای شارع بعد اخروي پيدا مي­كند، همان چیزی كه ميان عقلا رايج است را شارع شرعي مي­کند و به­ دنبالش عقاب و ثواب می­آید.

# ایجاد اباحه لا­اقتضایی شرعی از سیره عقلا

كبري و قاعده­اي كه براي اين سيره در اصول پايه­ريزي شده است و از آن در حكم شرعي استفاده مي­شود، جواز را اثبات مي­كند، عقلا رفتاري داشتند و اين رفتار در مرئی و منظر امام (ع) بوده است، معلوم می­شود که جايز بوده است، جوازش هم به معناي اعم است، يعني شارع جواز را به معنای اعم مي­آورد كه با وجوب و كراهت و اباحه جمع مي­شود، منتهي چون به معناي اعم است، نتيجه تابع اخص است، رفتاری كه در مرئی و منظر شارع بوده و نهي و منع نكرده، معلوم است كه در آن بحثی ندارد و يك اباحه­ لااقتضايي شرعي درست مي­شود، گاهی مصلحت وجود دارد در اينكه دو طرف مساوي است، گاهی نه چون مصلحتي نيست، لااقتضاست، اباحه­ لااقتضايي ایجاد شده است، دليل عدم ردع در سيره­هاي عقلائي با مقدماتي، اباحه به معناي عام،‌ به‌صورت لااقتضايي اثبات می­کند.

يعني مقتضي براي وجوب يا حرمت در آن نيست، بین اباحه­ اقتضايي و اباحه­ لااقتضايي در حکم فرق گذاشته­اند و ثمرات آن در قسمت­های ديگر ظاهر مي­شود.

# دو بحث در سیره مورد امضای شارع

دو بحث وجود دارد، اول اینكه شارع كه سیره عقلا را مي­ديده است و منع نكرده است، معلوم مي­شود، رفع­الحرمه است، اما اينكه اين رفع­الحرمه، با استحباب جمع مي­شود، شايد از ديد شارع استحباب دارد، شايد مباح است و مباح هم شايد اقتضايي است و شايد هم لااقتضايي، سيره اولاً رفع­الحرمه مي­كند و با كراهت جمع مي­شود، منتهي چون دليل بر حكم­هاي خاص نداريم، نتيجه تابع اخص مقدمات است. ثانياً اباحه­ لااقتضايي است اگر اباحه بخواهد اقتضايي شود، دليل مي­خواهد و دليل وجود ندارد.

فرض كنيد در طهارت گفته می­شود، مصلحت آن است كه اين پاك است، گاهی گفته می­شود، وجهي براي حرمت نجاستش نبوده است، فرق اباحه اقتضايي و لااقتضايي در عالم اثبات نيست، در عالم ثبوت است، يعني در عالم ثبوت، گاهی فرقي نمي­كند، يعني مصلحت در اين طرف يا طرف دیگر پيدا نشد، گاهی گفته می­شود در اینکه آزاد باشد، يك مصلحت اضافه­اي وجود دارد، در نفس آزادي عمل و حكم به آزادي مصلحتي است در چيزهاي شرعي مثلاً در قاعده اباحه و در **كُلُ ُشََيٍ لَکَ حَلال حَتی تَعلَم اَنَّهُ حَرام** يا **كُلُّ شََيٍ مُطلَق حَتي يَرد فیه النَهی** بحث مي­شود كه ‌مقتضي براي حليت يا اباحه وجود دارد يا اقتضايي در دو طرف آن نبوده است.

# منشأ حکم به اباحه توسط شارع

چیزی که منشأ آمدن اباحه است نبودن مصلحت­ها است، شارع وقتي حكم به اباحه مي­كند، گاهی اصلاً مصلحت و مفسده­اي نبوده است، گاهی مصلحت و مفسده­اي هم بوده، ولي در مجموع مصلحتي در یک طرف بوده كه آن‌ها را تحت­الشعاع قرار داده است، بحث عنوان ثانوي نيست، اباحه لااقتضايي مي­شود، يعني گاهي حكم به اباحه شارع از بي­ملاكي اين طرف و طرف دیگر است، گاهي از تزاحم ملاكات است، ملاكات در عالم ثبوت تزاحم داشته­اند، نه تزاحم ظاهري كه عنوان ثانوي شود، نهايتاً مصلحتي در اين جهت بوده كه این‌ها بر آن‌ها مقدم بوده است و اين، اباحه اقتضايي است.

# بیان دو گونه تزاحم

نكته دقيق ديگري كه مرحوم شهيد صدر (ره) در همان اوایل دروس توضیح داده است، اين است كه مي­دانيد، تزاحم دو گونه است، يك تزاحم در ملاكات و عالم ثبوت و يك تزاحم در احکام در عالم اثبات، اين دو خيلي با هم فرق مي­كنند، عنوان ثانوي و تزاحماتي كه بحث اهم و مهم و تساوي و تعميم اهم و... مي­آيد، آن در تزاحم احكام است، يعني در اینجا بحث ملاکات به میان نمی­آید، شارع حكم داده كه غصب نكنيم، حكم دیگری هم داده كه غريق را نجات دهيم، این دو حکم قابل‌جمع نيست، اين تزاحم در عالم اثبات است و يك نوع تزاحم است كه شارع در مرتبه ملاكات اعمال مي­كند و اصلاً كاری به ما ندارد، شارع در خمر كه فرموده **اِثمُهُما اَكبَرُ مِن نَفعِهِما**، حکم‌ را به دست ما نداده است، خودش سنجيده است و مصالح و مفاسدي در آن بوده است، مفاسد را مهم‌تر دانسته است و ملاك مفسده بر ملاك مصلحت اهم بوده و بر اساس آن حكم حرمت داده است، تزاحم عالم اثباتي هم داريم، بعد از اينكه حكم آمده و خود مكلف اين تزاحمات را مي­پذيرد و اهم و مهم مي­كند بحث اباحه اقتضايي و لااقتضايي پيدا مي­شود شارع در مقامي كه مي­خواهد حكم را تعیین کند مصالح و مفاسدي وجود دارد، اباحه هم مستند به يك مصلحت و مفسده است، گاهي حكم شارع به اباحه در مرحله ملاكات به خاطر اين بوده كه تزاحمي نبوده است، طبعاً گفته آزاد است، يا اينكه حكم شارع در جايي است كه در مرتبه ملاكات مصلحتي بوده، مفسده­اي بوده بعد مصلحت در اباحه را آزاد گذاشتند، یعنی مصلحت اهمي بوده است و به خاطر آن حكم به اباحه كرده است، اين اباحه اقتضايي مي­شود، اباحه لااقتضايي حكم آزادي است كه ناشي از عدم تزاحم ملاكات است.

بعضي از رفتارها در زندگي دنيا وجود دارد كه از نظر عقلايي هيچ مصلحت و مفسده­اي در آن نيست، اگر تشخيص بدهيم اباحه شارع، اقتضايي است، آن وقت احكام وجوب و الزام به سادگي نمي­تواند آن را از پا دربياورد.

در مقام تزاحم ظاهري وقتي دانسته شد اباحه اقتضايي است و به خاطر يك مصلحت حکم به اباحه گذاشته است، به راحتي نمي­توان گفت در مقام ظاهر اين بر آن مقدم است.

بنابراین تزاحم در عالم ثبوت با عالم اثبات جدا شد،

# چگونگی متفاوت شدن اباحه اقتضایی و لا­اقتضایی

نكته بعد اين است كه تزاحمات ثبوتی گاهي از ما كاملاً نهان است آن‌ها در تشخيص ما در اهم و مهم تأثير نمي­گذارد، ولي گاهي ممكن است برای ما روشن شود، يك بعد عقلائي هم دارد، يا خود شارع در روايت یا حديثي به آن اشاره كرده است، در این صورت در تزاحمات ظاهري براي اينكه اهم و مهم كنیم، يا اهم و مهم نكنیم، حكم ديگري پيدا مي­شود.

گاهي وجه عقلائي دارد كه مطمئن هستیم اين وجه در اين حكم ملحوظ است، گاهي هم در روايتي به آن اشاره شده است، مثلاً فرض كنيد در قاعده **كُلُّ شَي** **مُطلَق حَتی یَردُ فیهِ النَهی** شارع بگويد كه اگر رفتار به اين صورت نباشد اصلاً مطلق نمي­شود، شارع يك وجهي در آن آورده است، در این صورت ملاكات ثبوتي كه تا حدي بر من مكشوف شده می­تواند، در اعمال قواعد اهم و مهم در تزاحمات ظاهري به سود من باشد، فقها هم همين كار را مي­كنند مثلاً وقتي مي­گويد انقاذ غریق بکن و غصب نكن هر دو را با هم مي­سنجد و مي­فهمد كه یکی اهم است، گاهي با عقل خودش يا با فهمي از روايت مي­فهمد، كه اين مصلحت، از نظر شارع بسيار مهم بوده است، این‌طور است كه اباحه­ها مي­تواند متفاوت باشد لااقتضايي يا اقتضايي باشد.

# تفاوت تزاحم در عالم ثبوت با تزاحم در عالم اثبات

در عالم اثبات گاهي فهمیده می­شود که اباحه اقتضايي است، گاهي هم لااقتضايي است و گاهي هم نمي­دانيم اقتضايي است یا لااقتضايي، اگر دانسته شود اقتضايي است يا بدانيم اقتضايي نيست، اين در تزاحمات احكام و در عالم اهم و مهم كردن تأثير مي­گذارد، گاهی تزاحمات، ملاك يك فعل است، در خود فعل و ترك تزاحمات است، بايد شارع آن را جمع­بندي كند و بگويد مباح است يا نه؛ و حالا اگر اين حكم با حکم دیگری تزاحم کرد، تزاحم در عالم اثبات می­شود، بنابراین تزاحم در عالم ثبوت در خود فعل است، بين فعل و تركش به ­دست شارع است با قيودي كه بیان شد و تزاحم در عالم اثبات ميان دو حكم است و حكمش كه در دو فعل است، به نفع خود فقيه و مكلف هم هست.

ممكن است دو فعل بديل هم و در رتبه هم نقش مساوي داشته باشند يا در سعادتي كه مطرح می­شود بي­نقش باشند، این‌که فعل به این شکل باشد یا شکل دیگر تأثيري در سعادتمان ندارد، تأثيري كه از درجه تساوي به حد استحباب يا وجوب يا حرمت يا كراهت برسد، دليل مي­خواهد و دليل نداريم، اصل هم تساوي نيست، ترجيح­هايي كه به حد استحباب حكمي نرسد، تأثيري ندارد و دليلي بر آن وجود ندارد،‌ اگر دليلي بر اين قضيه آورده شود، قضیه متفاوت مي­شود.

# اباحه حکم است یا عدم­الحکم

آيا اباحه عدم­الحكم است يا حكم است، اگر عدم­الحكم هم باشد، عدم مطلق نيست، عدم معرفت است، بعضي مي­گويند، عدم­الحكم است بعضي مي­گويند حكم است، بعضي­ها مي­گويند آنجايي كه لااقتضايي باشد عدم­الحكم است،‌آنجايي كه اقتضايي باشد، حكم است، فرق اقتضايي و لااقتضايي هم در تزاحمات است، بعضي بالاتر می­روند و می­گویند، موضوع پيچيده­اي وجود دارد كه حتي استحباب­ها يا كراهت­ها هم دو ركن دارد اقتضايي و لا اقتضايي.